نیمهٔ پنهان

۲۹۳۲

دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

پرواز ۶۵۵ ۲۲

اشرف، اداره کننده بزرگ‌ترین شبکه قاچاق موادمخدر در ایران

فضای دانشگاه که از بحث‌های سیاسی داغ‌تر می‌شود، ما هم ناخودآگاه حرف‌هایمان بوی سیاست می‌گیرد، چیزی که من خوش ندارم اما در هر حال گریزناپذیر است.

افکارش را درک می‌کنم اما سعی دارم او را متقاعد کنم که بهتر است از سیاست دست بردارد. گاهی بحثمان بالا می‌گیرد، هر کسی افکار خودش را دارد.

- همیشه خیال می‌کنم که تو هنوز همان دختر بچه‌ای هستی که در کودکی‌هایم می‌شناختم.

عمیق که نگاهم می‌کند، احساس سرما می‌کنم.

- ای کاش بچه می‌ماندیم اما چه می‌شود کرد؟

روزهای بعد اتفاقات بیشتری می‌افتد و ما هم بیشتر از سیاست حرف می‌زنیم. خیلی وقت‌ها حرف‌ها تکه تکه می‌شود و می‌ماند، بیشتر دلم می‌خواهد از خودمان بگوییم اما شیرین، این روزها کمتر نشانی احساسی از آن شیرین کودکی‌ها دارد.

- مثلاً تو دانشجوی این مملکتی! سرنوشت هیچکس برایت مهم نیست؟

دلم می‌خواهد بگویم که سرنوشت تو بیشتر از هر کسی مهم است، دلم می‌خواهد بگویم این روزها امنیت نیست، اگر بلایی سرت بیاید، من چه کاری می‌توانم بکنم؟ با این که مرا بارها با رضا دیده است، نمی‌خواهم بداند که سهمی در نوشتن اعلامیه‌ها دارم، به قول رضا «هرچه کم‌تر بداند، امن‌تر است.»

- محمود! ما بزرگ شدیم، ما دیگر، بچه نیستم! حالا باید درباره مسایل مهم‌تر از خاطرات بچگی‌ها حرف بزنیم و فکر کنیم.

سعی می‌کنم مسیر حرف را عوض کنم اما او تازه به یاد مطلبی درباره اشرف، خواهر شاه در یک نشریه فرانسوی می‌افتد. مردم کمابیش می‌دانستند که اشرف و اطرافیانش بزرگترین شبکه قاچاق مواد مخدر را در کشور اداره می‌کنند. بعید بود که با چاپ خبرهای مربوط به او در دربار آب از آب تکان بخورد اما بالأخره برای خودش خبری بود. شیرین خیلی چیزهای دیگر هم گفت، مثل این که پول نفت صرف خرید اسلحه می‌شود تا رفاه مردم، چیزهایی که کمابیش قبلاً شنیده بودم.

آهسته گفتم:

ـ نمی‌ترسی حرف‌هایت به گوش ساواک برسد؟

شانه بالا انداخت:

ـ چه می‌دانم؟ اگر بگویم نه! دروغ گفته‌ام اما آخرش چه؟ این ترس بالأخره یک روز باید بریزد. ببین کی به تو می‌گویم! این ترس بالأخره یک روز تمام می‌شود و مردم این ساواکی‌ها را از طناب آویزان می‌کنند. این ما نیستیم که باید منتظر مرگ باشیم. همه کشور دچار گرفتگی شریان‌ها شده و همین روزهاست که اتفاقی برایش بیفتد.

ـ خب به قول خودت همین روزها این اتفاق می‌افتد. چه ما باشیم و چه نباشیم!

لحظه‌ای مردد نگاهم می‌کند.

ـ عجیب است! محمودی که من می‌شناختم هیچ وقت این قدر محافظه‌کار نبود. تو چقدر عوض شده‌ای! انگار نمی‌فهمی که...

دنبال بهانه می‌گردم تا برای همیشه این موضوع را تمام کنم و همین یک جمله کافی است.

- بله شیرین خانم! من نفهم هستم. شما که می‌فهمی بگو چه چیز را باید بفهمم؟ بگو من هم بفهمم.

برای چند لحظه کوتاه دیگر نگاهم می‌کند.

- این همه اتفاق را نمی‌بینی؟ مثلاً تو، دانشجوی این مملکتی!

شانه‌هایم را بالا می‌اندازم.

- دانشجو هستم که هستم! بابا من از هر کوفت و زهرماری که بوی سیاست بدهد، بیزارم.

به آرامی نگاهم می‌کند، بند کیفش را روی شانه جابه‌جا و سرش را تکان می‌دهد و می‌گوید: «اما این زندگی و سرنوشت مردم است.»

جدا که شدیم، هنوز خیابان پر از آدم و مقابل سینما شلوغ بود، روی سر در سینما پوستر یک فیلم حادثه‌ای دیده می‌شد، آن‌هایی که از سینما بیرون خندیدند. از آن‌ها دور شدم، چراغ مغازه‌ها روشن شده بود و ناگهان چراغ خیابان هم روشن شد. حسی خسته و کلافه از پیاده‌روی خیس و چرب به سراغم آمد و روی اولین لبخندی که دیدم افتاد.

ـ امروز نه حبیب! حوصله سینما ندارم، سرم درد می‌کند. فکر می‌کنم بروم خانه و استراحت کنم، بهتر است.

***

روز دوشنبه‌ای در میانه سال ۱۳۵۶ به ظاهر همه چیز مثل قبل بود. پاسبان‌ها سر پست‌هایشان بودند، از تنور نانوایی‌ها نان داغ بیرون می‌آمد، بوی کله‌پاچه از طباخی‌ها بلند می‌شد و پرده سینماها با فیلم‌های تازه بالا می‌رفت. تاکسی‌ها پر و خالی و چراغ‌های نئون در سطح شهر مدام روشن و خاموش می‌شدند. بچه‌ها با اونیفورم مدرسه و دانشجوها با جزوه‌هایشان در سطح شهر در رفت و آمد بودند. از میوه فروشی‌ها صدای خش‌خش پاکت‌هایی که پر می‌شد و مشتری‌هایی که خوش‌وبش می‌کردند و چانه می‌زدند و دست آخر خرید می‌کردند، شنیده می‌شد. اما در واقع هیچ چیز عادی در پس این آرامش ظاهری وجود نداشت، مردم درباره حوادث مختلف مانند مرگ مشکوک دکتر علی شریعتی و آیت‌الله مصطفی خمینی، بسته شدن حسینیه ارشاد و مسایلی از این دست گفت‌وگو می‌کردند. انگار که ترسشان درحال فروریختن بود.

به شکل غیرمنتظره‌ای در صحبت‌های رضا از وجود شیرین در یکی از جلسه‌های تیم عملیاتی که قرار است اعلامیه‌ها را شب‌ها داخل خانه‌ها بیندازند، خبردار می‌شوم اما به هیچ‌وجه این مسئله موجب خوشحالی‌ام نمی‌شود، هر وقت شیرین را می‌بینم بی‌اختیار شروع به بحث و استدلال‌های درست و غلط می‌کنم.

در یکی از روزها، بعد از کلاس با یکی از دانشجوهای ترم سومی روی نیمکتی نشسته بود، بی‌مقدمه سراغش رفتم، دوستش زهره عذرخواهی کرد و ما را تنها گذاشت. بی‌توجه به حضورم سخت مشغول خواندن چیزی بود، حدس زدم یکی از همان اطلاعیه‌های دست اولی است که شب باید رونویسی و تا صبح در سطح شهر پخش می‌شد.

سنگینی نگاهم را حس کرد، سر برداشت. نگاه‌ها دقیقه‌ای به‌هم گره خورد و لحظه‌ای بعد فرو افتاد، در دلم گفتم: «چطور می‌توانم او را از این خطرها دور کنم؟»

از دو روز قبل در این‌باره فکر کرده بودم که چطور ناراحتی‌ام را از این جهت ابراز کنم. با لحن خشکی که برای خودم هم جای تعجب داشت، گفتم:

- من تصور نمی‌کنم حضورت در این جمع‌ها خوب باشد. اگر اتفاقی برای تو بیفتد، ریحانه خانوم از غصه دق می‌کند.

منظورم را فهمیده بود، با این حال با بهت‌زدگی گفت:

- تو چرا این حرف را می‌زنی؟ مادر من با اتفاق و رنج غریبه نیست.

گفتم: «حتی در این صورت هم بهتر است تو خودت را کنار بکشی، خانواده تو سهم خودش را از این مبارزه پرداخته است!»

بلند شد و با لحنی مردد قدمی به سوی سالن تئاتر برداشت، بعد ایستاد و نگاهی به اطراف انداخت.

- به نظرم دیر کرده.

ـ کی دیر کرده؟

ـ آقا رضا را می‌گویم.

در لحن صدایش احترام عجیبی را نسبت به رضا حس می‌کنم برای اولین بار نسبت به رضا احساس ناخوشایندی دارم.

آمده بودند، هنوز هیجان داشتند. به طرف محله به راه افتادم. از میان صف پسرها گذشتم، کنار پیاده‌رو دو نفری که می‌شناختم، برایم سر و دست تکان دادند، ایستادم تا جواب بدهم. دخترهای جوانی با موهای باز درحالی‌که بازو در بازوی هم انداخته بودند از سمتی دیگر می‌آمدند، پسرها بی‌درنگ ردیف شدند تا صف آن‌ها را بشکنند، چند متلک در هوا پراکنده شد، یکی دو نفری روبرگرداندند و

رجال عصر پهلوی [۲۸]
به روایت اسناد ساواک

احسان نراقی

احسان نراقی-۱۶

نراقی
بازوی تحقیقاتی دستگاه امنیتی پهلوی

براساس این گزارش، لیست مسافرین خروجی فرودگاه مهرآباد بررسی گردید و معلوم شد فردی به نام «احسان‌الله منادی» در روز سوم مردادماه، ایران را به قصد لندن، ترک نموده است.[۱۴۰]

در ابتدا، تصور این بود که احسان نراقی که از حمایت‌های پنهانی بهره‌مند است، با نامی دیگر از کشور خارج گردیده است، ولی چند روز بعد، ساواک سقز طی تلگرافی گزارش نمود که وی، در روز ششم مرداد، به همراه همسرِ سفیرکبیر ایتالیا و همسر خود و خواهرزنش، از همدان به سنندج آمده و در منزلِ عبدالحمید سنندجی، معروف به سالار سعید که در این موقع نماینده مجلس شورای ملی بود، اقامت نموده و روز هشتم مرداد به سقز آمده و روز بعد نیز با همراهان، راهی تبریز گردیده است.[۱۴۱]

احسان نراقی پس از بازگشت از این سفر، در روز ۱۳۳۶/۵/۲۹ به ساواک احضار شد و مورد بازجویی قرار گرفت. وی در این بازجویی، خود را «کارشناس امور اجتماعی یونسکو» معرفی کرد و ضمنِ اعتراف به «سمپاتی به حزب توده و حزب ایران» در گذشته، درحال حاضر، «تنفر از هر دو» را اعلام و علت تنفرِ خویش را، «سیاست غیرملی حزب توده و مطالعات خود در ممالک خارجی» بیان نمود.

و زمانی که موردِ پرسشِ مجدد درباره این مسئله واقع گردید، به تجربیات شخصی خویش در زمان حضور در اروپا اشاره کرد و گفت:

«من شخصاً با یک خانواده مربوط بودم که اهل مجارستان بوده و عده‌ای از افراد این خانواده، در ابتدا حتی متمایل به کمونیسم بودند، ولی بعد، اکثراً در اثر مظالم کمونیست‌ها فرار کرده و داستان‌های مطول از رفتار کمونیست‌ها داشتند.»

در این بازجویی بود که در رابطه با چگونگیِ شرکت خویش در فستیوال بوداپست در سال ۱۹۴۹م و برلن شرقی در سال ۱۹۵۱م، گفت:

«روی سمپاتی[که]در آن موقع به مرام کمونیستی داشتم و مضافاً اینکه علاقه به دیدن کشورهای مختلف جهان و توجه به رژیم‌های مختلفه و مطالعه روی آنها داشتم، ثبت نام و شرکت کردم.»

احسان نراقی، در همین بازجویی، از ارتباط خود با ایرج اسکندری و اینکه، می‌توان به ظاهر چپی بود و در باطن، افکار دیگری داشت، نیز سخن گفت که:

«ایرج اسکندری، همیشه در موقع پاسخگویی به انتقادات ما نسبت به حزب توده، اغلب با ما همصدا بود و تنفر زیاد از دستگاه رهبری حزب داشت و به عقیده اینجانب، هیچ وقت اسکندری کمونیست مؤمن نبوده و خیال نمی‌کنم مورد اعتماد محافل واقعی... بوده باشد.»[۱۴۲]

منظورِ نراقی از «محافلِ واقعی» در این بازجویی موردِ سؤال قرار نگرفت که به نظر می‌رسد علت آن، روشن بودنِ سیاستِ ایجاد تشکیلات غیرواقعی، برای فعالیت در جهت اهداف پنهانی و ارتباط آنان با سازمان است؛ همان توده‌ای‌هایی که سپهبد حسین فردوست، در جریان توضیحِ شبکه «توده‌ای‌های انگلیسی» درباره آنان می‌نویسد:

«مسلّماً چنین شبکه‌ای از مأمورین اینتلیجنس سرویس انگلستان در حزب توده وجود داشته.»[۱۴۳]

و نحوه ارتباط احسان نراقی با ایرج اسکندری، صرف نظر از تفاوتِ سنی او با ایرج، که ۱۹ سال می‌باشد و چگونگیِ حضور او در اطریش، در حالی که دانشجوی دانشگاه ژنو بود نیز، قابل توجه و تأمل است:

«در جریان جنبشِ مصدق و سی‌ام تیر ۱۳۳۱، در مردادماه همان سال، ایرج را در یکی از کوهستان‌های اطریش دیدم. چند روزی با هم بودیم. کارِ ما در آن چند روز، بازی شطرنج و بحث سیاسی بود.»[۱۴۴]

و جالب‌تر اینکه، ایرج اسکندری در سال ۱۳۲۸ش، به طور غیابی محکوم به اعدام شده و در سال ۱۳۳۰ش، از فرانسه اخراج شده بود؛ همان اتهامی که متوجه احسان نراقی نیز بود:

«در سال ۱۳۲۹ به علت فعالیت‌های سیاسی (احتمالاً چپی) از فرانسه اخراج شده.»[۱۴۵]

بازجویی احسان نراقی در مردادماه سال ۱۳۳۶، توسط سرتیپ عمید که در آن زمان درجه سرگردی داشت، صورت گرفت و نتیجه آن، توسط سرهنگ دوم خدیوزاد، به شرح زیر به سلسله مراتب عملیاتی گزارش شد:

*** اجازه ملاقاتی که احسان نراقی خواستارِ آن شده بود، به وی داده شد. ملاقاتی که بنابر ادعایِ احسان، با حسن پاکروان صورت گرفت و میان آن دو، حرف‌هایی رد و بدل شد که موجب گردید تا او، در ایران ماندگار شود و به عنوانِ بازویِ تحقیقاتی، در اختیارِ دستگاه امنیتی قرار گیرد.**

نفر دوم از راست: احسان نراقی

«نامبرده، پس از طی دوره کامل متوسطه و یک سال خدمت در دانشکده حقوق، به سوئیس عزیمت و در ژنو مشغول تحصیل گردید و یک سال و نیم قبل، به درجه دکترای جامعه‌شناسی رسیده و از طرف یونسکو، مأمور رسیدگی به امور عشایری خاورمیانه شد، که چندی قبل از طریق خط سیر مصر، لبنان، سوریه و عراق، با انجام مکالمات به ایران آمده و در ایران، برای رسیدگی به وضع عشایر، به شمال و جنوب مسافرت کرد و روی ایلات شاهسون، بویراحمدی و غیره مطالعاتی نمود و گزارشاتی تهیه نموده است. از مدت مأموریت او در ایران، یک ماه باقی مانده، لیکن وزارت کشور مشغول اقداماتی است که مأموریت او را برای مدت یک سال در ایران تمدید کند، که از وجود او بهره برداری شود... مشارالیه مدعی است که تقریباً سه سال است... تغییر رویه و مرام داده است... ضمناً استجازه می‌نماید که مدت بیش از یک ساعت، وقت داده شود که شرفیاب شود. مؤکول به اوامر عالی است.»[۱۴۶]

همان‌گونه که در متن و گزارش این بازجویی مشخص است، نه سرگرد عمید هیچگونه پرسشی درباره فعالیت‌های وی در زمان حضور در ایران و قرار گرفتن در کنار آیت‌الله کاشانی(ره) در دوران حکومت دکتر مصدق مطرح نمود و نه احسان نراقی پیرامون این مسئله، حرفی به میان آورد و این درحالی است که در اولین گزارشی که در سال ۱۳۳۳ش منجر به تشکیل سابقه برای او گردید، علتِ برکناری و دستورِ دستگیری او، «داشتن افکار چپی و تحریکات علیه دولت» عنوان گردید.

به هر حال، اجازه‌ی ملاقاتی که احسان نراقی خواستارِ آن شده بود، به وی داده شد. ملاقاتی که بنابر ادعایِ احسان، با حسن پاکروان صورت گرفت[۱۴۷] و میان آن دو، حرف‌هایی رد و بدل شد که موجب گردید تا او، در ایران ماندگار شود و به عنوانِ بازویِ تحقیقاتی، در اختیارِ دستگاه امنیتی قرار گیرد.[۱۴۸]

پس از گذشت سه سال از این ماجرا، اداره دوم ستاد ارتش، در گزارشی، حضور اعضای حزب توده در دستگاه‌های مختلفِ دولتی را مورد توجه قرار داد و درباره آن نوشت:

«مدتی است که افراد مؤثر حزب سابق توده، هر یک، به رنگ و لباس جدیدی درآمده و در کلیه دستگاه‌ها نفوذ نموده و اغلب آنها را نیز دستگاه‌های انتظامی شناخته و از تقویت آنان نیز خودداری نکرده و در بسیاری از مشاغل حساس، نفوذ نموده‌اند. از جمله: ... دکتر احسان نراقی، رئیس سابق کمیته حزب توده محصلین در اروپا، فعلاً گل سرسبد دانشگاه شده و سالی چند مرتبه به اروپا اعزام شده و کسانی که در اروپا وی را می‌شناسند، به تشکیلات مملکتی می‌خندند.»[۱۴۹]

ظاهراً به علت این که احسان نراقی، «گل سر سبد دانشگاه» بود، به این گزارش، اهمیتی داده نشد، ولی در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ش، زمانی که دانشسرای عالی صلاحیتِ او را جهت ادامه تدریس مورد پرسش قرار داد، علت این مسئله روشن شد. در این موقع، در گزارشی که پیرامون پاسخ به این سؤال تهیه گردید، ضمن اشاره به سوابق فعالیت‌های کمونیستی او در ژنو، نوشته شد:

«وی، در سال ۱۹۴۷ عازم سوئیس و در سال ۱۹۵۳ (۲۶- ۱۳۳۱) مراجعت می‌نماید و در بازگشت خود به کشور، معلوم نیست به چه علتی برای مدت شش ماه، دولت فرانسه وی را به عنوان یک محصل، برای انستیتوی علوم نفوس می‌پذیرد و از آن پس، مشارالیه تا ۵۵- ۱۹۵۷ (۳۴- ۳۶) در اختیار یونسکو، به عنوان تحقیقات به خاورمیانه گسیل می‌شود. در این مدت، برای انجام منویاتِ انجمن یونسکو، به کشورهای لبنان، سوریه، عراق عزیمت و سپس به ایران باز می‌گردد. در ۳۷/۴/۲۵ هنگامی که به اروپای غربی مسافرت نموده بود، طبق اطلاع واصله، به نظر می‌رسد در ژنو، با مظفر فیروز و رادمنش تماس داشته است. در ۳۸/۲/۲۶ تقاضای مجله علوم اجتماعی می‌نماید، که نتیجتاً، قائم مقام ساواک با صدور امتیاز مجله موافقت و مرقوم داشته‌اند که: صحیح است سوابقی داشته، ولی بعداً به کلی از حزب کناره‌گیری کرده است.»[۱۵۰]

و در سال ۱۳۴۷ش نیز، در گزارشی که پیرامونِ بررسی صلاحیت او، در رابطه با انتشارِ «مجله علوم»، نشریه اختصاصی دانشگاه تهران تهیه شد، به این نکته اشاره گردید که:

«بعد از فراغت از تحصیل و مراجعت به ایران و مطالعاتی که در مورد کمونیزم و تئوری‌های آن نموده و بعد با واقعیات عینی تطبیق داده، به کلی از این عقیده منصرف و طی ده سال اقامت در ایران و اشتغال به سمت استاد جامعه شناسی دانشگاه تهران و مدیریت مؤسسه تحقیقات و علوم اجتماعی، قدم‌های مؤثری در رد فلسفه کمونیزم برداشته است... دکتر نراقی، از جمله کسانی است که مزه تلخ مرام کمونیزم را چشیده و از آن برگشته و در خلاف جهت این فلسفه فعالیت‌هایی نموده است.»[۱۵۱]

و این درحالی است که با وجود تمامیِ وابستگی‌های واقعی و غیرواقعی که در جریانِ تفکرات کمونیستی و ارتباط با حزب توده داشت، در سال ۲۰۰۱م در پاریس، در گفتگو با «هرموز کی» می‌گوید:

«من دورادور در جریان مسائل حزب توده بوده‌ام.»[۱۵۲]

پی نوشت‌ها در دفتر روزنامه موجود است

صفحه پاورقی

روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود

تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳ Research@kayhan.ir

دادگاه هشتاد و هشت

۵۵

مستنداتی از سیر حوادث و اظهارات و اعترافات متهمان وقایع پس از انتخابات

متهم فتنه ۸۸:

«رأی من کجاست»
القای سازمان‌های اطلاعاتی غرب بود

متهم آقای «ع.آ»

قاضی صلواتی: متهم ردیف دوم، آقای ع.آ، فرزند غلام علی در جایگاه قرار بگیرند. نماینده محترم دادستان کیفرخواست انفرادی ایشان را قرائت کنند!

نماینده دادستان، هویت و اتهامات متهم: ع.آ فرزند غلامعلی، ۲۲ ساله، اهل و ساکن تهران، شیعه، تبعه ایران، باسواد، مجرد، فاقد سابقه کیفری، دانشجو و طراح سایت و گرافیست، آزاد با تودیع وثیقه.

متهم است به ۱- اجتماع و تبانی به قصد برهم زدن کشور. ۲- فعالیت تبلیغی علیه نظام از طریق شرکت در تجمعات غیرقانونی و ایجاد شبهه تقلب در نتیجه انتخابات و سلب اعتماد عمومی نسبت به حاکمیت و مراجع رسمی کشور. ۳- اختلال در نظم عمومی از طریق بلوا و آشوب و حرکات غیرمتعارف و ایجاد ترس و وحشت در جامعه. ۴- تخریب و احراق اموال عمومی دولت.

متهم مذکور دانشجوی رشته مکانیک دانشگاه تهران و مسئول آی‌تی کمیته اطلاع‌رسانی و تبلیغات ستاد انتخاباتی میرحسین موسوی بوده است.

فعالیت‌های گسترده اینترنتی را بعد از انتخابات به منظور به جریان انداختن اغتشاشات انجام داده متهم بنا به اقرار و اعترافات صریح و تحقیقات قضایی اعلام کرده است که ارسال انبوه ۳۰ هزار ایمیل توسط متهم ردیف اول یعنی متهم «ا.ل» با مضمون دعوت به تجمع غیرقانونی و اغتشاشات با پیشنهاد و همکاری وی صورت پذیرفته است.

نامبرده که طراح سایت‌های «چرا میرحسین دات کام» و «میرحسین دات‌کام» «قلم سیما» و «قلم نیوز» است، با هدایت و همکاری «ا.ف» و متهم «م» که با سران پنهان اغتشاشات در ارتباط بوده است قصد تشویش اذهان عمومی، ایجاد آشوب و اغتشاش را داشته و زیر سؤال بردن انتخابات و القای شبهه و اقدام به پخش وسیع بیانیه‌های تحریک‌آمیز و اخبارها و اطلاعات کذب در شبکه جهانی اینترنت نموده است. متهم هم‌چنین عنوان می‌دارد با دیگر اعضای ستاد میرحسین موسوی اقدام به تشکیل جنبشی تحت عنوان جنبش وبلاگی زیر نظر مسئولان ستاد انتخابات میرحسین موسوی کرده است و در همین راستا تعداد دو هزار و شصت و چهار آدرس اینترنتی را جهت سازمان‌دهی جنبشی تدارک دیده است تا در اغتشاشات خیابانی اقدام به ارسال برای دیگر افراد جامعه نماید و طبق تحقیقات قضایی و بررسی‌های انجام شده اهم از فعالیت‌های متهم هم در ارتباط با موارد اتهامی عبارتند از: ۱- ارتباط با متهم «ل» جهت خطدهی و رهبری جنبش. ۲- ارسال انبوه ایمیل‌های خطدهی تجمعات و جنبش‌ها به صورت غیرمستقیم اما سازمان‌یافته. ۳- رهبری جنبش وبلاگی در حمایت از میرحسین موسوی که بعد از انتخابات علناً به هدایت شورش‌ها و تجمعات غیرقانونی معطوف شد. ۴- ارسال انبوه ایمیل‌های دعوت و تجمع و اغتشاشات میدان ولی‌عصر و تأکید بر تقلب در انتخابات و با توجه به تحقیقات انجام شده توسط قرارگاه ثارالله تهران متهم طی تحقیقات قضایی و بررسی‌های انجام شده توسط مرکز بررسی جرائم سازمان یافته سایبری، اسناد و مدارک مکشوفه از متهم و لحاظ سایر اظهارات موجود در پرونده مجرمیت متهم و انتساب اتهامات و عناوین اتهامی به وی محرز است. دلایل قانونی درخواست مجازات: با توجه به جمیع تمام موارد اشاره شده و دلایل و مستندات تقاضا می‌شود به لحاظ مواد ۴۶، ۴۲ و ۴۷ و مواد ۶۱۸، ۶۱۰، ۵۰۰ و ۶۸۷ قانون مجازات اسلامی محاکمه و مجازات گردد. ضمناً محل ارتکاب جرائم حوزه قضایی تهران و تاریخ آن سال ۱۳۸۸ شمسی است.

قاضی صلواتی: آقای «ع.آ» ابتدا خودتان را معرفی کنید!

دفاعیات متهم

این جانب «ع.آ» فرزند غلام‌علی، دانشجوی رشته مهندسی مکانیک دانشگاه تهران هستم.

قاضی صلواتی: ضمناً وکیل مدافع آقای «ع.آ» در جایگاه وکلا حضور دارند. آقای «ع.آ» براساس کیفرخواست قرائت شده، اتهامات شما دائر بر اجتماع و تبانی به قصد برهم زدن امنیت کشور، فعالیت تبلیغی علیه جمهوری اسلامی ایران از طریق شرکت در تجمعات غیرقانونی و ایجاد شبهه تقلب در نتیجه انتخابات و سلب اعتماد عمومی نسبت به حاکمیت و مراجع رسمی کشور، اخلال در نظم عمومی از طریق بلوا و آشوب و حرکات غیرمتعارف و ایجاد ترس و وحشت در جامعه و تخریب و احراق اموال عمومی و دولتی قرائت، دفاعیات خود را بیان کنید!

بسم‌الله الرحمن الرحیم، ان الذین لایرجون لقائنا بالحیاةالدنیا و اطمئنوا بها و الذینهم عن آیاتنا غافلون اولئک مأواهم النار بما کانو یکسبون، و آنهایی که به لقای ما دل نبسته و امیدوار نیستند و به زندگی پست دنیا دلخوش و دل‌بسته‌اند و از آیات و نشانه‌های ما غافل‌اند همینانند که عاقبت به کردار زشت خود در آتش دوزخ درآیند.

این جانب «ع.آ»، فرزند غلام‌علی، یک دانشجوی پیرو ولایت و ولایت‌مدار هستم که به این ولایت‌مداری خویش افتخار می‌کنم. بعد از سخنان رهبری مبنی بر حضور همه جانبه مردم در انتخابات و تحت تأثیر فضای دانشگاه و با توجه به این نکته که مقام معظم رهبری تأکید بر مرجع بودن شورای نگهبان برای تأییدافراد نموده بودند به جهت رسیدن به مقصدی که همانا احتلای پرچم مقدس جمهوری اسلامی در سایه ولایت مقام معظم رهبری بود با راهنمایی دکتر ابوالفضل فاتح که در انگلیس به تحصیل مشغول است به عنوان شخصی که بخشی از امورات IT ستاد را به عهده داشت سوار بر قطاری شدم که سکان‌دار آن یاران نخست وزیر دوران دفاع مقدس بودند. در ابتدای حرکت این قطار تحت مجوز شورای محترم نگهبان اقدام به مسافرگیری نمود و من نیز بنابر مسئولیت تبلیغی تعریف شده توسط دکتر فاتح، در این قطار به جلب مسافر از طریق فضای مجازی تحت عنوان‌های جنبش وبلاگی حامیان میرحسین موسوی، سایت میرحسین دات کام (mirhosein.com) و سایت قلم‌سیما پرداختم.

در ابتدای مسیر این قطار همچون سایر قطارهای مجموعه به سمت هدف مشخص اعتلای پرچم مقدس جمهوری اسلامی در سایه ولایت مقام معظم رهبری به راه افتاد. اما بعد از آنکه نتیجه انتخابات به خلاف نظر مسافران و راهبران این قطار رقم خورد، برخی راهبران و مسافران این قطار با عنایت به تابلوهایی بر سر راه این قطار که هر یک ریشه در تار و پود سازمان‌هایی مخوف منجمله CIA، موساد، آژانس‌های یهود و امثالهم دارند و جملاتی نظیر «رأی من کجاست»، بر آن حک شده است به تعریف مسیر و مقصد متفاوتی نسبت به مقصدابتدایی پرداختند و قطار را به آن سو هدایت نمودند که بر سر راه این قطار، دستاوردهایی از ۳۰ سال مدیریت نظام مقدس جمهوری اسلامی بود که یکی پس از دیگری با برخورد این قطار درهم کوبیده می‌شد. در این قطار افرادی نظیر من و «الف.ل» بدون اطلاع از هدف و مسیر جدید این قطار بعد از انتخابات، به فعالیت در این مجموعه مشغول بودیم که در ضمن این اقدامات توسط فردی به نام «م» از اعضای ستاد آقای موسوی، خبری تحت عنوان تجمع غیرقانونی میدان بهارستان به ما داده شد.

من خبر فوق را با تماس تلفنی در اختیار آقای لواسانی قرار دادم و بعد از انتشار آن توسط آقای «الف.ل» بین اعضای سایت mirhosein.com در کمال ناباوری و بی‌اطلاعی بنده خبر فوق به صورت واضح در سایت کلمه مطرح گردیده و تکذیب‌هایی بر آن صادر شده بود که عملاً این رویداد باعث اطلاع‌رسانی عمومی خبر این تجمع غیرقانونی گردیده بود. اینجا بود که ما ناخواسته وارد سناریوسازی‌های راهبران اصلی این اغتشاشات برای اشاعه انقلاب مخملین باتوسعه شایعه مخدوش بودن انتخابات که در نتیجه آن زیر سؤال بردن نظام و در نهایت زیر سؤال بردن ولایت و ولایی بودن نظام جمهوری اسلامی ایران است، شده بودیم. امثال من و «الف.ل» باید به کجا بگوییم که تنها طعمه‌هایی کوچک برای این شکارچیان بزرگ بودیم.

جناب آقای قاضی، در این قطار مردان و زنانی سوار هستند که به خیال خود به همان مقصد ابتدایی که به جهت آن سوار بر قطار شده بودند رهسپارند، اما آیاحداقل حق این مسافران این نیست که بدانند به چه هدف و مقصودی، از چه مسیری و با چه هزینه‌هایی در حال حرکتند؟

ریاست محترم دادگاه، مسیرهایی نظیر ابطال انتخابات و غیره مسیرهایی بود که توسط راهبران این قطار به عنوان مسیر میان‌بر به مسافرین معرفی شده بود، مسیری که حرکت در آن جز با تکیه و توجه به تابلوهای غربی که سالها توسط عناصر بدخواه نظام مقدس جمهوری اسلامی بر روی محتوای آنها کار شده و چه هزینه‌ها که به پای آنها ریخته نشده با عناوینی زیبا نظیر به اشتراک گذاشتن اخبار سایت فیس‌بوک و به اشتراک گذاشتن ویدئوهای سایت یوتیوب و چندین و چند تابلوی خوش رنگ و آب دیگر میسر نبود.

ریاست محترم دادگاه، حضار محترم، شما قضاوت کنید که من با کدام پیشینه می‌توانسته و خواسته‌ام علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی و یا خدای ناکرده علیه ولایت اقدامی انجام دهم. آقای قاضی، برای بی‌گناهی من، «ا.ل» و امثال ما همین کافی است که حال که ما با هزینه فراوان که متحمل شده‌ایم از این قطار در حال حرکت به پایین آمده‌ایم اما هنوز این قطار چه بسا با انحرافات بیشتر از مسیر درست در حال حرکت است. امروز دیگر «ا» و «ل» نیستند اما رهبرانی در این قطار باقی هستند که از میان همان مسافران گمراه طعمه‌هایی را انتخاب می‌کنند تا با اتکا به گمراهی آنان این قطار را به مسیرهای خطرناک‌تری بکشانند که شاید هزینه آن خرد شدن قدس، نماد مظلومیت مسلمانان جهان باشد. روز قدسی که بنیانگذار جمهوری اسلامی برای مسلمانان جهان به یادگار گذاشت تا هر ساله در جمعه پایانی ماه مبارک رمضان به نشانه تنفر از رژیم غاصب و صهیونیستی اسرائیل، قلوب خونین مردم فلسطین را شاد نمایند. آری، این روزها شاهدیم که سهامداران آژانس یهود با تابلوهای خوش خط و خال بر سر راه این قطار آمده‌اند تا با القای نظرات پوچ و پوشالی خود، مانع از برگزاری همه جانبه این کنگره عظیم جهانی گردند. اما مطمئن باشند که آحاد مردم مسلمان غیور جهان بیدارند و تحت تأثیر این گونه القائات دروغین قرار نگرفته و پررنگ‌تر از سنوات گذشته به برگزاری این مراسم جهانی پرداخته و روح پرفتوح امام راحل را شاد می‌نمایند.

جناب آقای دادستان، ریاست محترم دادگاه، من و «الف.ل» از این توطئه‌ها، اهداف باطل و مسیرهای گمراه برائت می‌جوییم و برائت می‌طلبیم و صراحتا اعلام می‌کنیم که این مسیرهای گمراه و اهداف باطل جز با حمایت بنگاه‌های ضدانقلاب و وابسته به سازمان مخوف بین‌المللی سازمان‌دهی نمی‌شود. البته بنده با اعتقاد قلبی ایمان دارم که در آینده‌ای نه چندان دور با هوشیاری ملت شهیدپرور ایران، تدبیر مقام معظم رهبری و یاری امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف تمامی این توطئه‌ها خنثی شده و آحاد ملت ایران با وحدت و همگرایی مثال‌زدنی به آن هدف والا که همان اعتلای هرچه بیشتر پرچم نظام مقدس جمهوری اسلامی در سایه ولایت و رهبری است نایل خواهند گردید.

در پایان با توجه به اینکه بنده در تجمعات غیرقانونی بعد از انتخابات به هیچ‌وجه حضور نداشتم و اعتراف می‌کنم که ما مضروب بدخواهی و سیاه‌نمایی راهبران اصلی این توطئه‌ها شده‌ایم، خواهانیم بنا بر اصل رأفت اسلامی ما را تقاضا می‌کنم بررسی بشود. به فرض مثال یکی از جرائم موکل بنده تخریب و احراق اموال عمومی دولتی است. موکل بنده در تاریخ ۸۸/۳/۲۸ رفتند به محلات، محل زندگی پدربزرگش فوت کرده بود، یعنی تا تاریخ ۸۸/۴/۳ از آنجا برگشته و لذا اصلا ۵-۴ روز در تهران نبوده، یعنی اوج آشوب‌ها و تجمعاتی که بوده موکل بنده آنجا نبوده، بنابراین اصلا شرکت نکرده. ارکان تحقق جرم تخریب و احراق عمدی در ماده ۶۸۷ قانون مجازات اسلامی، ۳ مورد باید باشد. رکن قانونی، رکن مادی و رکن معنوی. رکن مادی این جرم از جمله جرائم بالفعل است. یعنی فعل مثبت مادی از ناحیه مجرم که همان تخریب یا تحریق است باید صورت بگیرد. عالی‌جناب، درخصوص این جرم هیچ‌گونه دلیلی علیه موکل بنده نیست. کما اینکه همکاران محترم حضرتعالی و ضابطین محترم هم در این خصوص تحقیق کردند، هیچ‌گونه عکسی یا فیلمی که موکل بنده در این اجتماعات داشته باشد ندارد. اگر هم هست در پرونده موجود نیست، اشاره نکرده‌اند که خواهش می‌کنم در جهت عدم تضییع حقوق موکل با توجه به اینکه جوانی است ۲۲ ساله، باهوش و سرمایه این کشور است. اگر به سوابق ایشان مراجعه کنید یک فردی است که تابع ولایت مطلقه فقیه، عاشق نظام مقدس جمهوری اسلامی و بهترین گزینه مومن. من با مادر ایشان صحبت کردم و با خود ایشان صحبت کردم انسانی است واقعا این طوری که من بعید می‌دانم ایشان اصلا بیاید در آن اجتماعات شرکت کنند، [با توجه به] پیشینه ایشان این اتهام به موکل بنده اصلا قابل انتساب نیست و گذشته از آن اگر قابل انتساب هم بدانیم تفهیم اتهام نشده؛ دلیلی هم در پرونده